مجال

جوجه اي در آشيانه

گُلي در جزيره

ستاره اي در کهکشان.

□

با پيشاني بلندت به جِرمي انديشيدي

که در پوسته مي رُست

تا باغچه را

به نغمه

سرشار کند

هم چنان که عصاره خاک

از دهليزِ ساقه مي گذشت

تا چشم اندازِ تابستانه را

به رنگي ديگر

بيارايد

بر جزيره اي که مي گذرد

با گردشِ تپنده روزان و شبان

از برابرِ خورشيدي

که در خود

مي سوزد.

□

تو ميلاد را

ديگر بار

در نظامِ قوانين اش دوره مي کني،

و موريانه تاريک

تپش هاي زمان ات را

مي شمارد.

آبان ١٣٥١